

کانونی سازی در زبان فارسی

علی درزی

دانشگاه تهران

مژگان همایون فر

دانشجوی دکتری زبان شناسی همگانی دانشگاه علامه طباطبایی

چکیده

زبان فارسی از جمله زبان‌هایی است که در آن کانونی سازی^۱ رخ می‌دهد. در نتیجه رخ داد این پدیده، که نمونه‌ای از قلب نحوی^۲ به‌شمار می‌رود، سازه نحوی کانونی شده یا در سطح ساخت ظاهری جابه‌جا می‌شود و یا در سطح صورت منطقی به جایگاه شاخصی فرافکنی کانون. یافته‌ها نشان می‌دهد که: (الف) حرکت کانونی سازی، قبل از بازنمون^۳، ضرورتاً منجر به خوانش تقابلی نمی‌شود، (ب) کانونی سازی شامل حرکت کل سازه کانونی شده در سطح منطقی است، و فقط حرکت مشخصه کانون نیست، آن‌گونه که در ادبیات مربوط ادعا شده است. (ج) در زبان فارسی، کانونی سازی تقابلی^۴ دو سازه نحوی ذاتاً غیر کانونی نیز امکان پذیر است.

کلیدواژه‌ها: کانون^۵، پرسش‌واژه^۶، کانون اطلاعی^۷، کانون تقابلی^۸، مشخصه نوایی^۹.

-
1. focusing
 2. scrambling
 3. spell-out
 4. contrastive focusing
 5. focus
 6. wh-word
 7. information focus
 8. contrastive focus
 9. prosodic feature

۱. مقدمه

بسیاری از زبان‌شناسان ایرانی قائل به وجود نوعی ترتیب بی‌نشان واژگانی در جملات زبان فارسی هستند، که سایر ترتیب‌های واژگانی در اثر حرکت سازه‌ها، از آن حاصل می‌شوند. کهنمویی‌پور (۲۰۰۱: ۴۳) ترتیب واژگانی (S)OV را ترتیب بی‌نشان زبان فارسی می‌داند. کریمی (۲۰۰۵: ۴) قائل به وجود دو ترتیب بی‌نشان سازه‌های اصلی در جملات فارسی است.

(۱) (فاعل) + (مفعول صریح) + (گروه حرف اضافه) + فعل.

(۲) (فاعل) + (گروه حرف اضافه) + (مفعول) + فعل.

اگر دو جمله (۳) و (۴) در زیر را دو ساختار بی‌نشان در زبان فارسی در نظر بگیریم، برخی از حالات مختلف حاصل از رخداد قلب نحوی را می‌توان در مثال‌های (۵) و (۶) مشاهده کرد.

(۳) سورنا تراشش را از جیب شلوارش بیرون آورد.

(۴) سورنا از جیب شلوارش تراش بیرون آورد.

(۵) تراشش را سورنا از جیب شلوارش بیرون آورد.

(۶) تراش سورنا از جیب شلوارش بیرون آورد.

تاکنون درخصوص حرکت سازه‌ها در زبان فارسی نظرات متفاوتی ارائه شده است. کریمی (۲۰۰۵: ۱۳۶) در بررسی مفصل خود از قلب نحوی در زبان فارسی، ضمن برشمردن انواع کانون و عناصر دارای این مشخصه، فرایند کانونی‌سازی را مستلزم حرکت اجباری نمی‌داند. وی معتقد است که چنان‌چه سازه کانونی در جایگاه زیرساختی خود باقی بماند، حرکت مشخصه کانون رخ می‌دهد. به اعتقاد وی برخی از عناصر زبان، همچون عبارتهای همراه با قید "فقط"، و پرسش‌واژه‌ها، که همواره حاوی اطلاع نو هستند، به‌طورذاتی مشخصه کانون دارند. به‌علاوه، وجود دو سازه کانونی دارای خوانش تقابلی در صورتی امکان‌پذیر است که از آن دو یکی ذاتاً مشخصه کانون داشته باشد.

در مقاله حاضر تلاش می‌کنیم نشان دهیم:

(الف) حرکت کانونی‌سازی، قبل از نقطهٔ بازنمون، ضرورتاً منجر به خوانش تقابلی نمی‌شود.

کانونی سازی در زبان فارسی

ب) کانونی سازی در فارسی مستلزم حرکت سازه از جایگاه زیرساختی به جایگاه شاخص یک هسته نقشی است، که فرافکنی کانون نام دارد. سازه نحوی با حرکت به این جایگاه، مشخصه کانون خود را با مشخصه موجود بر روی هسته این فرافکن، در رابطه بازبینی قرار می دهد. چنانچه این جابه جایی در نحو، آشکارا تحقق نیابد، در سطح منطقی و به صورت نهانی، اجباری است.

ج) در زبان فارسی کانونی سازی دو سازه نحوی، که هیچ یک ذاتاً کانونی نیست، نیز امکان پذیر است.

در بخش دوم این مقاله به تعریف کانون و در بخش سوم به معرفی کانون در زبان فارسی و بررسی ویژگی های نوایی آن می پردازیم. بخش چهارم به بحث پیرامون حرکت ناشی از کانونی سازی و بخش پنجم به معرفی محدودیت های نظری حاکم بر کانونی سازی اختصاص دارد. در بخش ششم به بررسی حرکت در کانونی سازی، از نوع تقابلی، می پردازیم. بخش هفتم به کانون تقابلی بیش از یک سازه اختصاص دارد. بخش هشتم نیز نتیجه گیری است.

۲. کانون

تاکنون زبان شناسان مختلف از جمله چامسکی (۱۹۷۱)، جکندوف (۱۹۷۲)، روث^۱ (۱۹۸۵)، راشمان^۲ (۱۹۸۶)، کیس^۳ (۱۹۹۸)، بورینگ^۴ (۱۹۹۷)، و گوسن هاون^۵ (۲۰۰۳) تعاریف بسیاری از کانون و انواع آن ارائه کرده اند. به اعتقاد چامسکی (۱۹۷۱) و جکندوف (۱۹۷۲) (نقل از راسخ مهند (۶:۱۳۸۴)، جمله را می توان به دو بخش مکمل تقسیم کرد: پیش انگاری و کانون. کانون، آن بخش از جمله است که پیش انگاری نباشد. زوبی زارتا^۶ (۳:۱۹۹۸)، آزمون پرسش- پاسخ را برای تعیین دو بخش کانون و پیش انگاری جمله معرفی می کند. سازه کانونی، جانشین پرسش واره می شود و بقیه جمله، پیش انگاری به شمار می رود. برای مثال در مورد پرسشی نظیر چه اتفاقی افتاده؟ پیش انگاری این است که یک X وجود دارد و آن X رویدادی نامشخص است

-
1. M. Rooth
 2. M. S. Rochemont
 3. K. E. Kiss
 4. D. Buring
 5. C. Gussenhoven
 6. M. L. Zubizaretta

به طوری که آن X اتفاق افتاده است. به عبارت دیگر، آن سازه‌ای که مورد پرسش قرار می‌گیرد، در کانون جمله واقع می‌شود.

کانون می‌تواند هر سازه‌ای را شامل شود، از گروه اسمی گرفته تا گروه فعلی و کل جمله. در پرسش و پاسخ (۷) و (۸) در زیر، که بازگردان فارسی مثال‌های همتای خود از زبان انگلیسی هستند، کل جمله (۸) و در پرسش و پاسخ (۹) و (۱۰)، گروه فعلی جمله (۱۰) در کانون قرار دارند.

(۷) چه خبر شده؟

(۸) [یک گربه توی کلاه آبی درباره موش‌ها داستان می‌نویسه].

(۹) گربه توی کلاه آبی چه کار می‌کنه؟

(۱۰) گربه توی کلاه آبی [درباره موش‌ها داستان می‌نویسه]. (زوبی‌زارتا و ورناد، ۲۰۰۰: ۱۶)

کانون در مقابل مبتدا نیز تعریف می‌شود. به این صورت که مبتدا، اطلاع کهنه در مورد خبری است که به دنبالش آن می‌آید. این خبر یا اطلاع نو در هر جمله، همان کانون است. (گوندل^۱، ۱۹۸۸: ۲۱۰)

در دیدگاه کلی دستور زایشی، کانون، مستقیم و بدون هیچ‌گونه ابهامی در بازنمایی نحوی مطرح است (هوروات^۲ ۱۹۸۶؛ راشمان ۱۹۸۶؛ کیس ۱۹۹۵، ۱۹۹۸؛ ریتزی^۳ ۱۹۹۷؛ والدووی^۴ و ویلکونا^۵ ۱۹۹۸؛ زوبی‌زارتا ۱۹۹۸). به عبارت دیگر، بازنمایی نحوی یک جمله باید حاوی اطلاعات لازم برای بازشناسی کانون باشد. از آغاز مطالعات جکندوف (۱۹۷۲)، روش معیار برای تعیین کانون در بازنمایی نحوی، استفاده از مشخصه نحوی (و معنایی) [+کانون]، یا به طور خلاصه [+F]، است. طبق نظر جکندوف، هر جمله باید سازه‌ای داشته باشد، که در بازنمایی نحوی، نشانه کانون گرفته باشد. مشخصه [+F] آزادانه به یک سازه داده می‌شود و سازه‌ای که دارای نشانه کانون شود، از نظر معنایی، نقطه کانونی آن پاره‌گفته محسوب می‌شود.

1. J. K. Gundel
2. J. Horvath
3. L. Rizzi
4. E. Vallduvi
5. M. Vilkona

اصل نشانه کانون

هرسازه‌ای می‌تواند مشخصه $[+F]$ بگیرد. این مشخصه، همچون مشخصه‌های شخص و شمار و جنس و نیز مانند حالت دستوری، در گزینش سازه‌های جمله از واژگان، در مرحله برشماری^۱، اعطا می‌شود.

اصل کانونی سازی

هرعنصر معنایی مربوط به یک گره در روساخت، که F بر آن گره مسلط باشد، نقطه کانون آن جمله است. (جکندوف، ۱۹۷۲: ۴۰)

در تمامی تحلیل‌هایی که تاکنون در چارچوب برنامه کمینه‌گرا و یا نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی، درخصوص کانونی‌سازی مطرح بوده، این عقیده مشترک است که کانون در قالب یک مشخصه نحوی به صورت $[+کانون]$ در بازنمایی نحوی حضور دارد.

قاعده نحوی حاکم بر فرافکنی کانون، قاعده‌ای است که با نام سلکرک^۲ (۱۹۹۵) شناخته می‌شود.

فرافکنی کانون

الف) اگر هسته یک گروه دارای نشانه کانون باشد، کل گروه دارای این نشانه است.

ب) اگر موضوع درونی یک هسته دارای نشانه کانون باشد، هسته آن عبارت نیز دارای نشانه کانون می‌شود.

ج) اگر هسته دارای نشانه کانون باشد، ادات آن هسته نیز می‌تواند دارای نشانه کانون باشد.

با استفاده از اصل کانونی‌سازی می‌توان وجود فرافکنی کانون را تبیین کرد. به این ترتیب که اگر در زمان گزینش عناصر جمله، هسته و یا متمم یک سازه نحوی دارای مشخصه کانون باشد، در این حالت فرافکنی نقشی کانون در ساختار جمله تشکیل می‌شود، تا سازه کانونی شده مشخصه کانون خود را، در رابطه بازبینی، در هسته آن فرافکن قرار دهد.

1. numeration
2. E. Selkirk

۳. کانون در زبان فارسی

زبان‌شناسان ایرانی تاکنون مطالعاتی درخصوص کانون در زبان فارسی انجام داده‌اند، و هریک به بررسی جنبه‌هایی از کانون پرداخته‌اند. در این میان راسخ مهند (۱۳۸۴) کانون و انواع آن را در زبان فارسی بررسی کرده است. او دو نوع کانون را در زبان فارسی برمی‌شمارد. نوع اول کانونی است که فقط اطلاع نو و پیش‌انگاشته‌نشده را در اختیار شنونده قرار می‌دهد. نوع دوم کانونی است که دارای نوعی تقابل با اطلاع قبلی شنونده است. کانون نوع اول، کانون اطلاعی و کانون نوع دوم، کانون تقابلی است. کانون اطلاعی می‌تواند بخشی از جمله یا کل آن را شامل شود. کانون تقابلی، که کانون نشان‌دار است و لزوماً در هر جمله‌ای وجود ندارد، علاوه بر داشتن اطلاع نو، نوعی برجستگی و معنای تقابل را نیز دربر دارد. این کانون فقط شامل واژه یا بخش‌های کوچک‌تر از واژه می‌شود و می‌تواند شامل همه موضوع‌ها و ادات‌ها (یا افزوده‌ها) نیز باشد. کریمی (۲۰۰۵)، در بحث مفصل خود در باب قلب نحوی در زبان فارسی، به تبعیت از کیس (۱۹۹۸)، معتقد است که عنصر کانونی از نوع بازشناسی^۱، که در برخی زبان‌ها نظیر فارسی دارای خوانش تقابلی است، ممکن است به جایگاه شاخص یک فرافکن نقشی حرکت کند، درحالی‌که کانون اطلاعی دستخوش حرکت نمی‌شود. به‌علاوه هر جمله ضرورتاً دارای کانون از نوع اطلاعی است، اما کانون تقابلی در هر جمله‌ای وجود ندارد. بنابر نظر زابولسی^۲ (۱۹۹۷: ۱۲۳)، گروه نحوی حرف تعریف^۳ تحت تأثیر حرکت، خوانش تقابلی پیدا می‌کند ولی گروه تعریف کانونی، که از جای خود حرکت نکرده است، دارای چنین خوانشی نیست. در زبان فارسی پرسش‌واژه‌ها در صورت حرکت، به کانون تقابلی بدل می‌شوند (کریمی، ۲۰۰۵: ۱۳۳). در ادامه این مقاله خواهیم دید که هر عنصری، که تحت تأثیر پدیده کانونی‌سازی، از جایگاه زیرساختی خود به جایگاهی در ابتدای جمله حرکت کند، ضرورتاً دارای خوانش تقابلی نیست و می‌توان خوانش اطلاعی هم از آن به‌دست آورد.

در تمامی زبان‌های جهان، کانونی‌شدن عناصر جمله، با برجستگی آوایی همراه است، همچون الگوی تکیه و زیروبمی خاص^۴. در زبان فارسی، سازه کانونی، یک گروه تکیه جداگانه را

1. identificational
2. A. Szabolcsi
3. DP

۴. طبق نظر کریمی (۲۰۰۵) سازه کانونی می‌تواند با یکی از نشانه‌های نحوی، ساخت‌واژی و یا آوایی در جمله برجسته شود.

کانونی سازی در زبان فارسی

تشکیل می‌دهد. الگوی نواخت این گروه تکیه، مانند سایر گروه‌های تکیه در زبان فارسی، $(L+H)^*$ است (سادات‌تهرانی، ۲۰۰۷: ۴۰). در ساخت‌هایی که کانون وجود دارد، نواختِ مرزی همیشه پایین (L) است. از بُعد آواشناختی، سازه‌های کانونی، کشش و نوسانِ زیروبمی بیشتری از دیگر سازه‌های جمله دارند. اگر جمله را گروه آهنگ در زبان فارسی در نظر بگیریم، سازه کانونی، هسته تکیه آن را تشکیل می‌دهد و تکیه‌گرفتن کانون موجب تکیه‌زدایی از سازه‌هایی می‌شود که به دنبال آن می‌آیند. بنابر نظر سادات‌تهرانی (۲۰۰۷: ۴۲)، سازه‌های کانونی و غیرکانونی دارای الگوی تکیه $L+H^*$ هستند، با این تفاوت که سازه کانونی شده دارای زیروبمیِ زیرتر و کششِ بیشتر است. در مثال (۱۱) در زیر، الگوهای آهنگ در یک جمله واحد، یکی بدون سازه کانونی و دیگری دارای سازه کانونی، مقایسه شده‌اند. جمله (الف) دارای سه گروه تکیه به صورت $L+H^*$ است. نواختِ مرزی در گروه تکیه اول و دوم، بالا و در گروه تکیه سوم پایین است. تکیه هسته روی گروه تکیه سوم واقع است. در جمله (ب)، که دارای سازه کانونی است، دو گروه تکیه وجود دارند، یکی فاعل جمله و دیگری قید "امروز" که هر دو به صورت $L+H^*$ است. زیروبمیِ زیرتر و کششِ بیشترِ سازه کانونی شده را با عدد 1 نشان داده‌ایم.

(۱۱) الف) هوا امروز ابریه.

$L+H^*h$ $L+H^*h$ $L+H^*h$

ب) هوا امروز ابریه.

$L+H^*1$ $L+H^*h$

۴. ماهیت حرکت

پرسش مطرح این است که: آیا به‌طور کلی آن چه تحت عنوان حرکت ناشی از کانونی‌سازی از آن یاد می‌شود، به‌واقع حرکت است و یا آن چه در ترتیبِ روساختی عناصر در جملات زبان فارسی مشاهده می‌شود، حاصل فرایند ادغام^۱ است. برای پاسخ‌گویی به این پرسش لازم است ماهیت حرکت سازه‌ها در زبان فارسی روشن شود. طبق تعریف راس (۱۹۶۷)، قاعده‌ای که عناصر جمله را تحت شرایطی خاص به‌صورت اختیاری جابه‌جا می‌کند، قلب نحوی نامیده می‌شود.

1. merge

روسی، لاتین، چک، هندی، ژاپنی، و کره‌ای از جمله زبان‌هایی هستند که قلب نحوی در آن‌ها رخ می‌دهد.

قلب نحوی، از پاره‌ای جوانب، با سایر حرکت‌های نحوی متفاوت است. عامل حرکت نحوی در ساخت ارتقایی، ساخت مجهول و جابه‌جایی پرسش‌واژه‌ها، بازبینی مشخصه‌های غیرقابل تعبیر، نظیر حالت دستوری و مشخصه [پرسشی] هسته گروه متمم‌ساز، و جز آن‌هاست. در حالی که، عوامل برانگیزنده حرکت در قلب نحوی، از جمله عوامل کلامی محسوب می‌شوند. بنا به نظر کریمی (۲۰۰۵: ۴۵)، فرایندهای مبتداسازی و کانونی‌سازی، مواردی از پدیده قلب نحوی را در زبان فارسی تشکیل می‌دهند، که مگر در مورد پرسش‌واژه‌های موضوع دارای خوانش تقابلی، نیاز به جابه‌جایی آشکار به درون فرافکن کانون را ندارند و مشخصه کانون خود را از طریق حرکت مشخصه کانون بازبینی می‌کنند. وی عامل حرکت گروه‌های نحوی به درون فرافکن‌های نقشی را بازبینی مشخصه اصل فرافکنی گسترده^۱ می‌داند.

کریمی (۲۰۰۵: ۴۵) معتقد است که در زبان فارسی، حرکت فاعل از درون گروه فعلی کوچک، نه به‌منظور تأمین اصل فرافکنی گسترده، بلکه در اثر فرایند مبتداسازی صورت می‌گیرد، که انگیزشی کلامی است. عامل حرکت پرسش‌واژه‌ها نیز مشخصه [پرسشی] هسته گروه متمم‌ساز نیست.

علی‌رغم این واقعیت که سازه‌های تشکیل‌دهنده جملات زبان فارسی، امکان جابه‌جایی از جایگاه زیرساختی خود را دارند، اما این حرکت تابع محدودیت‌هایی است. برای مثال، مفعول صریح مشخص می‌تواند در جایگاه‌های مختلفی در جمله بیاید، که شامل جایگاه‌های بعد از فعل نیز می‌شود ولی مفعول غیرصریح، محدودیت حرکت دارد. یعنی باید همواره در مجاورت فعل قرار داشته باشد. علت این تفاوت در ماهیت مفعول مشخص و مفعول غیرمشخص نهفته است. چون مفعول غیرمشخص بخشی از معنای محمول را تشکیل می‌دهد، باید در حوزه واژگانی آن باقی بماند. در مثال‌های (۱۲) و (۱۴) زیر، جابه‌جایی مفعول غیرمشخص به جایگاه بعد از فعل، سبب بدساختی جمله (۱۳) و (۱۵) شده است:

(۱۲) روی سینه‌ام انداخت پتو را.

(۱۳) * روی سینه‌ام انداخت پتو.

1. Extended Projection Principle(EPP) feature

کانونی سازی در زبان فارسی

(۱۴) به سورنا داد کتاب را.

(۱۵) * به سورنا داد کتاب.

طبق نظر کریمی (۲۰۰۵: ۱۷)، حرکت مفعولِ صریحِ غیرمشخص، از مجاورتِ فعل فقط تحتِ تأثیر فرایند کانونی‌سازی امکان‌پذیر است. مثال (۱۶)، که در آن مفعولِ غیرمشخص هم از جایگاه خود حرکت کرده و هم تکیه قوی گرفته، حاصلِ اعمال فرایند کانونی‌سازی است.

(۱۶) تراشِ i سورنا از جیب شلوارش t_i بیرون آورد.

از دیگر جابه‌جایی‌هایی که در زبان فارسی صرفاً در اثر کانونی‌سازی رخ می‌دهد، حرکت فعل به خارج از گروه فعلی است، که بنا به نظر کریمی (۲۰۰۵: ۱۶۰)، انگیزه آن می‌تواند حرکتِ کانون باشد، که به‌موجب آن فعل به جایگاه هسته گروه کانون می‌رود. این وضعیت را در مثال (۱۷) مشاهده می‌کنید.

(۱۷) برگشت سورنا.

ظاهراً در زبان فارسی، فعل هنگامی در آغاز جمله واقع می‌شود، که یا جمله پرسشی باشد یا فعل آن کانونی‌شده باشد. در این حالت، نوع تکیه و آهنگ جمله، آن‌دو را از هم متمایز می‌کند.

(۱۸) برگشت سورنا؟

در مثال‌های (۱۹) و (۲۰) شاهد مواردی از پیش‌آوری فعل به قبل از فاعل هستیم، به‌گونه‌ای که در آن، یک گروه نحوی، قبل از فعل، در جمله حضور دارد. این حالت نیز حرکت از نوع پرسشی‌سازی یا کانونی‌سازی است که از روی الگوی آهنگ جمله قابل تشخیص است.

(۱۹) به خونه راه نمیده پدرش اون رو.

۲۰ تراش در آورد سورنا از جیب شلوارش؟

مشاهده می‌شود که در فارسی، کل گروه فعلی، هر کدام از موضوع‌ها، و یا فعل به تنهایی، می‌تواند دستخوش جابه‌جایی شود.

وقتی یک گروه اسمی به آغاز جمله می‌رود، جایگاه شاخص یک فرافکن نقشی را اشغال می‌کند، که هسته آن دارای مشخصه کلامی [مبتدا] یا [کانون] است. در مثال‌های (۲۱) و (۲۲) هم فاعل و هم مفعول از درون گروه فعلی خارج شده‌اند. ماهیت حرکت یکی مبتداسازی و دیگری کانونی‌سازی است. همان‌طور که مشاهده می‌شود، ترتیب جابه‌جایی دو سازه منجر به بدساختی هیچ‌یک از این دو جمله نشده‌است و نوع تکیه‌ای که هر یک از این دو سازه می‌گیرد، نشان می‌دهد کدام مبتداسازی و کدام کانونی شده است. کریمی (۲۰۰۵: ۱۲۹)، جایگاه شاخص^۱ گروه زمان را نیز جایگاه عنصر مبتداسازنده در نظر می‌گیرد.

(۲۱) $TopP$ سیگار را $FocP$ [با دو انگشت] TP_i [کدخدا t_i میان لبش گذاشت].

(۲۲) $FocP$ [با دو انگشت] TP_i سیگار را vP [کدخدا t_i میان لبش گذاشت].

۵. محدودیت‌های نحوی

بر تمامی حرکت‌های نحوی، پاره‌ای شرایط و محدودیت‌های نحوی حاکم است. کریمی (۲۰۰۵: ۵)، برخی از این محدودیت‌ها را برشمرده، که شرط اتصال کمینه^۲ و شرط کوتاه‌ترین حرکت از آن جمله است.

شرط اتصال کمینه

K مشخصه α را جذب می‌کند، تنها اگر یک β وجود نداشته باشد، به طوری که β به K نزدیک‌تر از α باشد و K بتواند β را جذب کند. (چامسکی، ۱۹۹۵: ۳۱۱)

به عبارت دیگر، هسته دارای مشخصه F با اولین عنصر دارای مشخصه F در حوزه خود وارد رابطه بازبینی می‌شود. منظور از حوزه، مجموعه عناصری است که هسته بر آن‌ها سازه‌فرمانی

1. spec
2. Minimal Link Condition

کانونی سازی در زبان فارسی

دارد. وقتی دو عنصر در یک جمله، حامل مشخصه کانون باشند، عنصری که در جایگاه بالاتر قرار دارد باید قبل از سازه پایین تر حرکت کند. در غیر این صورت، ساخت ساقط می شود. چنانچه سازه پایین تر بخواهد به جایگاه آغازین جمله برود، ناچار است از روی سازه بالاتر عبور کند و با نقض شرط اتصال کمینه، جمله بدساخت می شود. مثال (۲۳) زیر، صحت این ادعا را نشان می دهد. در مثال (۲۴) سازه کانونی شده، در حین عبور به آغاز جمله، از روی گروه اسمی دارای عنصر ذاتی کانون عبور کرده است و همین امر موجب نقض شرط اتصال کمینه و بدساختی جمله شده است. توجه به این نکته ضروری است که قید "فقط" در جمله (۲۴)، متعلق به گروه حرف اضافه "به کیمیا" است و نه قید شناور شده متعلق به گروه اسمی "سه تا کتاب".

(۲۳) $[\text{FocP}]_{\text{به کیمیا}}$ i من فقط سه تا کتاب دادم.

(۲۴) * $[\text{FocP}]_{\text{سه تا کتاب}}$ i من فقط به کیمیا t_i دادم. (کریمی، ۲۰۰۵: ۱۵۳)

ترتیب حرکت پرسش واژه در جملات دارای دو پرسش واژه نیز تابع شرط برتری^۱ است، که در واقع حالتی از شرط اتصال کمینه است (کریمی، ۲۰۰۵: ۱۵۱). طبق این شرط پرسش واژه ای که کوتاه ترین حرکت را می کند، ابتدا جابه جا می شود.

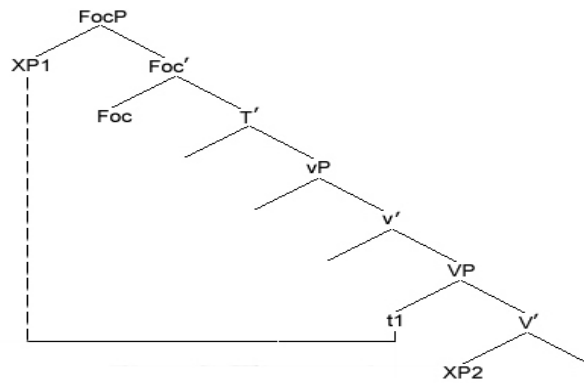
(۲۵) کی قراره امشب کجا بره؟

(۲۶) * $[\text{کجا}]_i$ کی قراره امشب t_i بره؟

در کانونی سازی، علاوه بر شرط اتصال کمینه، شرط کوتاه ترین حرکت نیز باید رعایت شود. طبق این شرط اولویت حرکت با سازه ای است که تا جایگاه فرود، کوتاه ترین فاصله را طی می کند. به عنوان مثال در نمودار (۲۷) اگر XP1 و XP2 دو گروه نحوی دارای یک مشخصه واحد باشند و برسر تصاحب یک جایگاه فرود واحد با یکدیگر رقابت کنند، تنها XP1 به آن جایگاه حرکت کند.

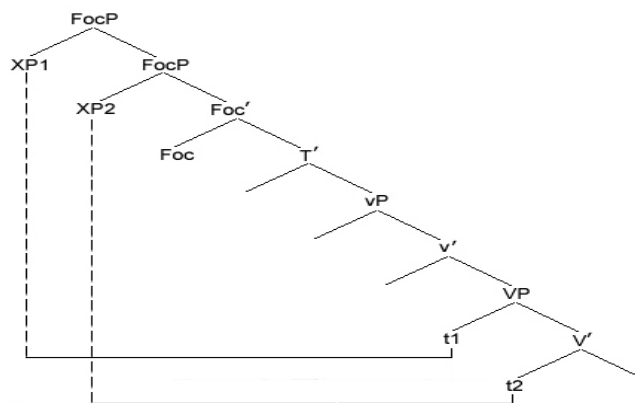
1. superiority

(۲۷)



در نمودار (۲۸)، ساختی را مشاهده می‌کنیم که در آن شرط کوتاه‌ترین حرکت رعایت شده است. طبق این هنگامی که در یک جمله واحد بیش از یک سازه نحوی دستخوش حرکت شود، ابتدا سازه‌ای جابه‌جا می‌شود که مسیر کوتاه‌تری را تا جایگاه فرود طی کند.

(۲۸)



اما در جابه‌جایی دو گروه اسمی، که یکی تحت تأثیر مبتداسازی و دیگری گروه کانونی حرکت کرده است، چون هم عامل برانگیزنده حرکت و هم جایگاه فرود دو سازه با یکدیگر متفاوت‌اند، شرط اتصال کمینه و کوتاه‌ترین حرکت محلی از اعراب ندارند. نمونه‌ای از این حرکت را در مثال‌های (۲۱) و (۲۲) در بالا مشاهده کردیم.

کانونی سازی در زبان فارسی

بنابر نظر کریمی (۲۰۰۵)، از دیگر شرایطی که نحو بر حرکت کانونی سازی تحمیل می‌کند، شرطی است موسوم به شرط تمکین کمینه.^۱ (ریچاردز، ۱۹۹۷ نقل از کریمی (۲۰۰۵: ۱۳۸))

شرط تمکین کمینه

وقتی عنصر D در جابه‌جایی خود از محدودیت C پیروی کرد، دیگر عناصر موجود در حوزه عنصر D می‌توانند تا پایان اشتقاق، آن محدودیت را نادیده بگیرند. نمونه‌ای از این شرط را می‌توان در جملات پرسشی با دو پرسش‌واژه، که یکی حرکت می‌کند و دیگری در جایگاه خود باقی می‌ماند، مشاهده کرد.

(۲۹) کی pro i فکر می‌کنی [t_i با کی برقصه]؟ (کریمی، ۲۰۰۵: ۱۵۱)

به تعبیر کریمی (۲۰۰۵)، برای تبیین حرکت یک سازه کانونی و عدم حرکت سازه کانونی دیگر، در یک جمله واحد، می‌توان به این شرط استناد کرد. براساس اصل مذکور وقتی سازه کانونی شده در یک جمله حرکت می‌کند، سازه کانونی شده دوم می‌تواند در جایگاه زیرساختی خود باقی بماند. شاید بتوان در مواردی که بیش از یک سازه کانونی در جمله وجود دارد، و یا در ساخت‌های دارای بیش از یک پرسش‌واژه، از این اصل بهره گرفت ولی در نهایت پاسخ قانع‌کننده‌ای برای ماهیت اختیاری بودن حرکت ناشی از کانونی سازی نیست.

۶. کانون تقابلی و حرکت

در بخش قبل به بررسی ماهیت حرکت ناشی از کانونی سازی، ویژگی‌ها و محدودیت‌های نحوی حاکم بر آن پرداختیم. کریمی (۲۰۰۵)، تنها پرسش‌واژه دارای خوانش تقابلی را نیازمند حرکت می‌داند. کهنمویی‌پور (۲۰۰۱) نیز کانونی سازی را منحصر به کانون تقابلی معرفی می‌کند. در این جا سعی می‌شود با ارائه شواهدی از ملاحظات معنایی، کانونی سازی فعل و ادله دیگر در زبان فارسی، نشان دهیم که هر سازه کانونی که حرکت می‌کند، ضرورتاً خوانش تقابلی ندارد و به همین دلیل باید تقابل را، که یک عامل معنایی است، از فرایند کانونی سازی، که یک پدیده

1. Minimal Compliance Condition

نحویست، کنار گذاشت و به‌جای آن در صدد ارائه تبیینی نحوی برای اختیاری‌بودن این حرکت برآمد.

کریمی (۲۰۰۵)، مثال (۳۰) را به‌عنوان نمونه‌ای از کانون تقابلی مطرح می‌کند. در جمله (۳۰)، گروه اسمی «کیمیا» حامل تکیه سنگین است و خوانش تقابلی دارد و اگر تکیه سنگین روی آن واقع نشود، خوانش آن از نوع اطلاعی خواهد بود. خوانش جمله مذکور، در حالت کانون تقابلی، به‌این‌صورت است که: این کیمیاست که آن‌ها برایش نامه می‌نویسند. در صورتی که کانون آن از نوع اطلاعی باشد، خوانش جمله به‌این‌صورت است که: حالا آن‌ها نامه‌ای برای کیمیا می‌نویسند.

(۳۰) حالا برا کیمیا pro نامه می‌نویسن. (کریمی، ۲۰۰۵: ۱۳۲)

کریمی (۲۰۰۵)، جملاتی نظیر (۳۱) و (۳۲) را نیز دارای خوانش تقابلی تلقی می‌کند.
(۳۱) [به سپیده] [کتاب‌ها رو] من دادم.

(۳۲) [کتاب‌ها رو] [به سپیده] من دادم. (کریمی، ۲۰۰۵: ۱۷)

در بخش چهار اشاره کردیم که انگیزه حرکت فعل به خارج از گروه فعلی، بنا به نظر کریمی (۲۰۰۵: ۱۶۰)، می‌تواند حرکت کانون باشد، که به‌موجب آن فعل به جایگاه هسته گروه کانون می‌رود. این درحالی‌ست که در کانونی‌سازی فعل ضرورتاً مفهوم تقابل وجود ندارد، به‌ویژه در مواردی که فعل به آغاز جمله خبری حرکت کرده و دارای تکیه سنگین نیز هست. این امر حاکی از آن است که نوع کانون در وقوع یا عدم وقوع حرکت، نقشی ندارد. در جابه‌جایی فعل به جایگاه آغازین جمله، که زیر فرایند کانونی‌سازی در زبان فارسی صورت می‌گیرد، برداشت مفهوم تقابل به‌ندرت امکان‌پذیر است. در جمله (۳۳) در زیر، در بافتی که گوینده مادری است که پس از انتظاری طولانی این جمله را بر زبان آورده است، بی‌شک منظور این نیست که از میان مجموعه‌ای از افعال، از قبیل «خوردن، خوابیدن، لباس پوشیدن و ...» عضوی خاص، یعنی فعل «آمدن» انتخاب شده و در تقابل با سایر اعضای ممکن مجموعه قرار گرفته است. همچنین در جمله (۳۴)، فعل «زدن» در تقابل با عمل دیگری، که گوینده با گوش فرد مورد نظر می‌توانسته انجام دهد، قرار ندارد.

کانونی سازی در زبان فارسی

(۳۳) آمد حسن بالاخره.

(۳۴) زدم من تو گوشش.

در کانونی شدن فعل، از آن جا که فعل در جمله، همواره اطلاع نو محسوب می‌شود و هسته گروه فعلی را تشکیل می‌دهد، گرفتن نشانه کانونی، در تمامی حالات، با فرافکنی کانون در رساخت، یا به عبارت دیگر، با حرکت فعل به جایگاه آغازین جمله همراه است. از آن جا که بازبینی مشخصه کانون، در هسته گروه نحوی، لزوماً باید در ساخت ظاهری صورت گیرد، امکان به تعویق افتادن آن تا سطح منطقی وجود ندارد. و همین، عامل تفاوت در حرکت سازه کانونی در دو سطح متفاوت از اشتقاق است. در مثال زیر، جمله (۳۵) بافت گفتمان است که برای نشان دادن اهمیت بافت در گرفتن نشانه کانون و فرافکنی جمله پایه در (۳۶)، در این جا ذکر شده است.

(۳۵) نامه را چه کرد؟

(۳۶) سوزاندش قبل از این که بازش کند.

طبق بند (الف) از اصل فرافکنی کانون سلکرک (۱۹۹۵:۵۵۶)، کانونی شدن هسته، امکان کانونی شدن کل سازه نحوی را موجب می‌شود. در این حالت، هم هسته به تنهایی، امکان حرکت دارد و هم سازه نحوی به طور کامل می‌تواند جابه‌جا شود. جملات (۳۳)، (۳۴) و (۳۶) نمونه‌هایی از جابه‌جایی هسته به تنهایی و جمله (۳۷) نمونه‌ای از حالت دوم است.

(۳۷) تو گوشش زد کدخدا.

طبق بند (ب) از اصل فرافکنی کانون، در مواردی که متمم هسته، نشانه کانون می‌گیرد، هسته نیز می‌تواند نشانه کانون بگیرد و با این کار زمینه لازم برای فرافکنی کانون در رساخت فراهم می‌شود. در این هنگام سازه‌ای که به جایگاه شاخص فرافکن کانون حرکت می‌کند، تنها متمم است، و نه کل گروه نحوی. در جمله (۳۸) یکی از متمم‌های فعل در اثر کانونی‌سازی به آغاز جمله حرکت کرده است.

(۳۸) یک تراش سورنا از جیب شلوارش بیرون آورد.

اختیاری‌به‌نظررسیدن حرکتِ کانونی‌سازی، و به‌طورکلی قلبِ نحوی، در زبان فارسی، به‌ویژه در برنامهٔ کمینه‌گرا، مشکل‌آفرین است. در دیدگاه حاکم بر برنامهٔ کمینه‌گرا، هر هسته دارای پاره‌ای مشخصه با درجهٔ قوتِ متفاوت، از زبانی به زبان دیگر است و مشخصهٔ قوی^۱، عامل حرکت آشکار نحوی می‌شود. با توجه به اختیاری‌بودنِ حرکتِ ناشی از کانونی‌سازی، در بسیاری از ساخت‌های زبان فارسی، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه یک مشخصه می‌تواند گاه قوی و گاه ضعیف باشد؟ هم سبب حرکت شود و هم نشود؟ کریمی (۲۰۰۵) در تحلیل اختیاری‌بودنِ حرکتِ سازهٔ کانونی، این‌گونه استدلال می‌کند که در آن‌دسته از مواردی که سازهٔ کانونیِ تقابلی، دستخوشِ حرکت از جایگاه زیرساختی خود نمی‌شود، نمونه‌ای از حرکت مشخصه را شاهد هستیم. در ادامه به‌منظور ارائهٔ تبیین یکسان برای کلیهٔ موارد کانونی‌سازی-چه با رخدادِ حرکت در ساخت ظاهری و چه در صورت عدم حرکت- با بهره‌گیری از شواهد نحوی نشان می‌دهیم که اختیاری‌بودنِ این حرکت، صرفاً ظاهری است، و در صورت فراهم‌بودنِ شرایطِ نحوی لازم، رخدادِ آن قطعی، و در صورت به‌تعمیق‌افتادن، در سطح منطقی، اجباری است. به‌بیانی‌دیگر، این حرکت، در هر حال، حرکتِ سازه است و نه مشخصه. برای اثبات این ادعا، به تعاملِ دامنهٔ سازهٔ کانونی با عناصری همچون سورها، پرسش‌واژه‌ها و عملگرِ نفی استناد می‌کنیم.

در جمله‌های (۳۹) و (۴۰) در زیر، شاهد تفاوتی در دامنهٔ سورِ عمومی (۷)آ^۲، نسبت به گروه اسمی "زردی" هستیم. خوانشی که از جملهٔ (۳۹)، که فاقد عنصر کانونی است، به‌دست می‌آید به این قرار است: "چنین است که هر نوزادی که به‌دنیا می‌آید بیماری زردی دارد". درمقابل، جملهٔ (۴۰) دارای عنصر کانون تقابلی "زردی" است و در نتیجه خوانش آن چنین است: "یک بیماری خاص به نام زردی وجود دارد که، درمقابل هر بیماری دیگری، هر نوزادی در بدو تولد به آن مبتلا است". به‌این‌ترتیب مشاهده می‌کنیم که کانونی‌شدنِ سازه سبب شده است دامنهٔ آن از دامنهٔ سورِ عمومی موجود در جایگاهِ فاعلِ جمله بزرگ‌تر شود، بدون این‌که شاهد حرکت آشکار سازهٔ کانونی در جمله باشیم. تعامل کانونی‌سازی و دامنهٔ معنایی سازه‌های

1. strong feature
2. universal quantifier

کانونی سازی در زبان فارسی

جمله نشان می‌دهد که بی‌شک در یک سطح از اشتقاق، جابه‌جایی رخ داده است و چون در ترتیبِ روساختی عناصر جمله تغییری به‌وجود نیامده است می‌توان این‌طور نتیجه‌گیری کرد که این حرکت در سطح منطقی صورت گرفته است.

(۳۹) هر بچه‌ای موقع تولد زردی دارد.

(۴۰) بچه موقع تولد زردی دارد. $FocP > \nabla$

همین وضعیت را در جملات (۴۱) و (۴۲) نیز مشاهده می‌کنیم. خوانش اولیه‌ای که از جمله (۴۱) به‌دست می‌آید به‌این‌قرار است که ”گروهی از افراد حضور داشتند، به‌طوری‌که همه آن‌ها دیدند کدخدا توی گوشش زد“. درمقابل، در جمله (۴۲)، کانونی‌شدنِ گروه اسمی ”کدخدا“ سبب شده است که خوانش اولیه جمله به‌این‌صورت درآید: ”این کدخدا بود که همه دیدند تو گوش او زد“.

(۴۱) همه دیدن کدخدا توی گوشش زد.

(۴۲) همه دیدن کدخدا توی گوشش زد. $FocP > \nabla$ (دامنه سازه کانونی از دامنه سور

عمومی بزرگ‌تر است)

به‌علاوه، شاهد تعامل دامنه کانون و عملگر نفی نیز هستیم. در مثال (۴۳) در زیر، عنصر کانونی وجود ندارد و خوانش آن به‌این‌صورت است: ”چنین نیست که معلم باید به علی کتاب بدهد“. درمقابل، در جمله (۴۴)، کانونی‌سازیِ گروه حرف اضافه‌ای ”به علی“، سبب شده است دامنه آن بزرگ‌تر از دامنه عملگر نفی شود، در نتیجه، خوانش آن به این‌صورت خواهد بود: ”این علی است، و نه کس دیگری، که معلم نباید به او کتاب بدهد“. در این‌جا نیز بدون جابه‌جایی سازه کانونی‌شده، دامنه معنایی کانون، بزرگ‌تر از دامنه عملگر نفی است. این واقعیت‌ها در قالب تحلیلی امکان‌پذیر است که به‌جای حرکت مشخصه در کانونی‌سازی، قائل به رخداد حرکت کانونی در سطح منطقی شود.

(۴۳) معلم نباید به علی کتاب بده.

(۴۴) معلم نباید به علی کتاب بده. FocP > NegP (دامنه سازه کانونی از دامنه عنصر نفی بزرگ‌تر است)

۷. کانونِ تقابلی بیش از یک سازه

واقعیت‌های زبان فارسی حاکی از آن است، که برخلاف آن‌چه در بررسی کانونی‌سازی در زبان فارسی مطرح شده است، در این زبان امکان هم‌زمان حرکتِ دوسازه کانونیِ تقابلی در یک جمله واحد وجود دارد.

چنانچه، به پیروی از کریمی (۲۰۰۵: ۱۵۹)، بپذیریم که گروه‌های اسمی نامشخص تنها در صورت داشتن تکیه تقابلی بتوانند دستخوش قلب نحوی شوند، و از سوی دیگر، گروه‌های نحوی دارای وابسته "فقط" و پرسش‌واژه‌ها را دارای مشخصه ذاتی کانون بدانیم، پذیرفتن چنین نظری مشکل خواهد بود که تنها در صورتی جمله‌ای واحد می‌تواند دو کانون تقابلی داشته باشد که حداقل یکی از آن‌ها دارای مشخصه ذاتی کانون باشد. جملات خوش‌ساختی همچون (۴۵) و (۴۶) هم مفعول نامشخص و هم گروه حرف اضافه‌ای دارای تکیه کانونی، از جایگاه اصلی خود (جایگاهی که در آن اشتقاق در پایه یافته‌اند) حرکت کرده‌اند. توجه داشته باشید که، بنا به نظر کریمی (۲۰۰۵: ۱۵۹)، گروه اسمی "کتاب" را در این دو مثال نمی‌توان مبتدا در نظر گرفت، چرا که حاوی اطلاع نو است.

(۴۵) به علی کتاب من قرض نمیدم، اما به برادرش میدم.

(۴۶) کتاب به علی من قرض نمیدم، اما به برادرش میدم.

۸. نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش کردیم نشان دهیم حرکت ناشی از کانونی‌سازی در زبان فارسی، تنها در ظاهر حرکتی اختیاری به نظر می‌رسد، چراکه سازه کانونی، چه از نوع تقابلی و چه اطلاعی، می‌تواند در جایگاه زیرساختی خود باقی بماند. اما در واقع این حرکت اجباری است و چنانچه در نحو آشکارا رخ ندهد، در سطح منطقی اجتناب‌ناپذیر است. در ادامه نشان دادیم که تنها کانون تقابلی، عامل حرکت سازه نیست و از سازه کانونی جابه‌جاشده می‌توان خوانش اطلاعی نیز به دست آورد. و به علاوه، حرکت کانون تقابلی نیز اجباری نیست و برای توجیه اختیاری بودن

کانونی سازی در زبان فارسی

این حرکت باید عامل معنایی را کنار گذاشت و به دنبال دلیلی نحوی بود. هرسازه‌ای که نشانه کانون بگیرد، ضرورتاً دستخوش فرافکنی کانون نمی‌شود. فرافکنی کانون منجر به تشکیل فرافکنی نقشی کانون در ابتدای جمله می‌شود و به دنبال آن، سازه کانونی شده، یا در قبل از بازنمون و یا در سطح صورت منطقی به جایگاه شاخص این فرافکن می‌رود، تا مشخصه [کانون] آن با مشخصه متناظر موجود بر روی هسته آن فرافکن در رابطه بازبینی قرار گیرد. این مشخصه پس از بازبینی حذف نمی‌شود، چراکه در تعبیر معنایی جمله نقش دارد و لازم است تا رسیدن اشتقاق به سطح معنایی (صورت منطقی)، باقی بماند. در انتها نشان دادیم که در زبان فارسی، امکان حرکت همزمان دوسازه کانونی تقابلی در یک جمله واحد وجود دارد.

منابع

راسخ‌مهند، محمد. (۱۳۸۴). "بررسی انواع تأکید در زبان فارسی". *زبان و زبان‌شناسی*، شماره یک، ۱۹-۵.

Buring, D. (1997). *The meaning of Topic and Focus*. London: Routledge.

Chomsky, N. (1971). *Problems of Knowledge and Language*. New York: Pantheon Books.

_____. (1995). *The Minimalist Program*. Cambridge/London: The MIT Press.

Gundel, J.K. (1988). "Universals of topic-comment structure". In M. Hammond et al, (eds.) *Studies in Syntactic Typology*. John Benjamins, 209-239.

Gussenhoven, C. (2003). *Types of Focus in English*. Netherlands: University of Nijmegen Publications.

Horvath, J. (1986). *Focus in the theory of Grammar and the Syntax of Hungarian*. Dordrecht: Foris.

Jackendoff, R. (1972). *Semantic Interpretation in Generative Grammar*. Cambridge: MIT Press.

Kahnemuyipour, A. (2001). "On Wh-Questions in Persian". *Canadian Journal of Linguistics*. 46(1/2), 41-61.

_____. (2005). *A minimalist approach to Scrambling, Evidence from Persian*. Berlin: Mouton de Gruyter.

Kiss, K.E. (1995). *Discourse Configurational Languages*. New York: Oxford University Press.

Richards, N. (1997). *What Moves Where in What Language?* PhD dissertation, Department of Linguistics and Philosophy, MIT.

_____. (1998). "Identificational Focus and Information Focus". *Language* 74, 245-273.

- Rizzi, L. (1997). "The Fine Structure of the left periphery". In Haegeman (ed.), *Elements of Grammar*. Dordrecht: Kluwer, 281-337.
- Rochemont, M.S. (1986). *Focus in Generative Grammar*. Vancouver: University of British Columbia.
- Rooth, M. (1985). *Association with focus*. Ph.D. dissertation, Massachusetts University at Amherst.
- Ross, J. (1967). *Constraints on Variables in Syntax*. Unpublished Ph.D. dissertation, Cambridge: MIT.
- Sadat Tehrani, N. (2007). *Intonational System of Persian*. Unpublished Ph.D. dissertation, University of Manitoba.
- Selkirk, E. (1995). "Sentence Prosody: Intonation, Stress and Phrasing". In Goldsmith (ed.), *The Handbook of Phonological Theory*. Oxford: Blackwell, 550-570.
- Szabolcsi, A. (1997). "Strategies in Scope Taking". In Szabolcsi (ed.), *Ways of Scope taking*. Dordrecht/Boston:Kluwer.
- Vallduvi, E. & M. Vilkona. (1998). "On Rheme and Kontrast". In Culicover & McNally (eds.), *The Limits of Syntax*. New York: Academic press, 79-108.
- Zubizarretta, M.L. (1998). *Prosody, Focus and Word Order*. Cambridge: MIT Press.
- _____ & J.R.Vergnaud. (2000). "Phrasal Stress and Syntax". Ms. University of Southern California.